

بررسی فقهی آموزش روزه به فرزندان (با رویکرد فقه التریبه)

علیرضا اعرافی*

مهدی شکراللهی**

چکیده

تربیت عبادی، بُعدی از تربیت دینی است که کودکان را با وظایف و تکالیف عبادی آشنا کرده و آنان را به انجام آن متعهد می‌نماید. براساس آیات و روایات، در بین تکالیف عبادی، علاوه بر نماز، آموزش و تمرین دهی روزه به کودکان از دوران کودکی ضروری شمرده شده است. اما آنچه در این بررسی مهم است، این است که بدانیم این مسئولیت بر عهده چه کسی است، از چه زمانی شروع می‌شود و چه حکم فقهی بر آن مترتب می‌گردد.

*- استاد درس خارج حوزه علمیه قم.

a-arafi@andishvaran.ir

*- فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

Shokr128@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۰

نوشتار حاضر براساس روش‌شناسی فقهی درصدد پاسخ به این پرسش‌ها است. به این منظور، مجموعه‌ای از آیات و روایات به دو دسته ادله عام و خاص طبقه‌بندی و سپس پرسش‌های پیش‌رو، بررسی شده است. با بررسی ادله قرآنی و روایی، آموزش و امر به وظایف و تکالیف عبادی مانند روزه از جمله وظایف شرعی والدین شمرده شده است که این امر به صورت وجوب یا الزام مؤکد بر عهده والدین است. براساس روایات، مبدأ تمرین، امر و مؤاخذه روزه از سن نه سالگی است. این حکم شامل پسر و دختر، هر دو، می‌شود.

واژه‌های کلیدی

تربیت عبادی، آموزش روزه، سیره تربیتی.

مقدمه

با فراگیر شدن سبک زندگی ماشینی و غلبه سکولاریزم فرهنگی و تبلیغ اندیشه پلورالیزم دینی و نیز اشاعه اصالت سود و راحت‌طلبی و امثال این‌گونه طرز تفکر التقاطی، مسأله‌ای در جامعه حتی در بین افراد متدین دیده می‌شود، مبنی بر این که با توجه به این که ماه رمضان در تابستان قرار گرفته و در ایران هم معمولاً دختران در ابتدای سن بلوغ که اتمام ۹ سالگی باشد، توان جسمی زیادی ندارند که بتوانند روزه بگیرند، حتی این شبهه ترویج می‌شود که خدا هم بر بندگانش سخت نگرفته و لذا این روزه سخت را از کسی که توانش را ندارد، نخواسته است. آیا این

مسائل مجوزی برای نگرفتن روزه هست یا نه؟ در صورتی که معلوم است وقتی کودکی در سنین پیش از بلوغ به روزه و امساک عادت نکرده باشد، چگونه می‌تواند در زمان وجوب تکلیف، آن اعمال را انجام دهد. علاوه بر این، خیلی از والدین خیال می‌کنند در برابر آموزش مسائل عبادی و معنوی فرزندان خویش هیچ تکلیفی ندارند و چه بسا فقط به چند تذکر بسنده می‌کنند. آنان تصور می‌کنند که به مرور زمان بچه‌ها خودشان بر اثر مطالعه، برنامه‌های تلویزیونی و یا در مدرسه آن مسائل را یاد می‌گیرند. حال، مسأله اصلی این است که اساساً والدین نسبت به آموزش روزه و تمرین دهی آن به کودکان خود چه وظیفه‌ای دارند؟ آیا کودکان پیش از بلوغ وظیفه دارند جهت عادت به روزه‌داری، روزه نیم‌روزی و به اصطلاح عرفی روزه کله گنجشکی بگیرند؟

براساس ادله قرآنی و روایی چنین به دست می‌آید که هر خانواده در برابر اعضای خویش به خصوص نسبت به فرزندان، وظیفه و مسؤولیت آموزشی و تربیتی دارد که آموزش عبادات و تکالیف عبادی یکی از آن موارد است. این مسؤولیت در نگاه اول مستقیماً متوجه والدین و به ویژه پدر است. در این زمینه برخی ادله به صورت عام این وظیفه را بر عهده والدین گذاشته و برخی به صورت خاص مصداق آن وظیفه را مشخص کرده است. در این مقاله، از بین فروع دین، فقط آموزش روزه مورد بحث و بررسی فقهی قرار می‌گیرد؛ از این رو، سؤالی که در باب آموزش و تمرین دهی روزه مطرح می‌شود این است که

این امر چه حکمی دارد؟ بر عهده چه کسانی است؟ از چه زمانی شروع می‌شود؟ و آیا نسبت به دختر و پسر فرق دارد؟

در این مقاله، پرسش‌های فوق از نظر فقهی بررسی می‌شود.

ادله قرآنی

در این بحث به آیاتی استدلال شده است که به صورت عام، بر وظایف تعلیمی و تربیتی خانواده به ویژه والدین نسبت به فرزندان تأکید دارند. آیات «وقایه، ائتمار و مضاره» از جمله آن‌ها است.

۱. آیه وقایه

دلیل اول که مهم‌ترین آیه در زمینه تربیت خانوادگی و وظایف خانواده است، آیه ششم سوره تحریم است. در این آیه خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند، نگه دارید.» (تحریم/۶)

وقایه به معنی حفظ کردن از چیز مضر و خطر است. در لغتنامه چنین آمده است. «الْوَقَايَةُ: حَفْظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُؤْذِيهِ وَيَضُرُّهُ»؛ «یعنی حفظ و صیانت شیء از آنچه که به او آزار و اذیت می‌رساند.» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن: ۸۸۱) این معنا در جایی استفاده می‌شود که یک خطر و آسیب متوجه کسی است و وقایه به عنوان سپر جلوی آن آسیب و عامل خطر را می‌گیرد. به دلیل ظهور صیغه امر در وجوب، این آیه بر یک تکلیف وجوبی و الزامی دلالت دارد که مصداق بارز آن پدر و مادر هستند. براساس این آیه، نگه داشتن اهل خویش از آتش دوزخ به عنوان یک وظیفه تربیتی و شرعی بر

دوش خانواده است. در حقیقت، وقایه از آتش جهنم بر می‌گردد به عواملی که ما را به عذاب الهی مبتلا می‌کند و لذا در اینجا مقصود از صیانت از عذاب الهی، صیانت از عوامل عذاب آفرین است. این عوامل عذاب آفرین با توجه به جمله «ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» و به مناسبات حکم و موضوع، فعل محرّمات و ترک واجبات است ولی مستحبات و مکروهات را شامل نمی‌شود. برای این که وعده عذاب است و ترک مستحب و فعل مکروه موجب عقاب نمی‌شود. بنابراین، هر چیزی که زمینه وقوع به آتش را فراهم می‌کند اعم از این که آن موضوع ترک طاعت باشد یا فعل معصیت، مقصود است و باید فرزندان را از ارتکاب این‌ها محافظت کرد. لذا می‌توان گفت امر به وقایه، امر به انجام طاعات الهی (واجبات) و امر به ترک معاصی (محرّمات) است. آیه شریفه می‌گوید: این وظیفه شماست که با فراهم کردن شرایط و زمینه‌ها، به افراد خانواده تعالیم دینی را بیاموزید و آنان را به عمل کردن به آن‌ها ترغیب و تشویق نمایید تا واجبات را انجام دهند و محرّمات را ترک نمایند. حال، اگر آنان نسبت به مسائل شرعی و دینی کوتاهی و یا کم‌توجهی نمودند، براساس روایات از روش امر و نهی استفاده نمایند. در نتیجه، براساس این آیه، والدین موظف‌اند تا مقدمات دوری فرزندان خویش را از آتش جهنم فراهم کنند و زمینه فراگیری عبادات و مناسک عبادی را برای آنان مهیا نمایند. روشن است که هرگونه بی‌توجهی والدین به این امر مهم، خطر تأثیرپذیری فرزندان از عوامل عذاب آفرین را فراهم می‌کند.

دلیل دوم قرآنی در تعیین مسئولیت و وظایف خانوادگی، آیه «ائتمار» است. قرآن در آیه ششم سوره طلاق می‌فرماید: ﴿وَأْتِمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾؛ [درباره فرزندان، کار را] با مشاوره شایسته انجام دهید. (طلاق/۶)

چهار احتمال در معنای «ائتمار» بیان شده است:

۱. به معنای قبول و پذیرش امر و فرمان آمر؛ زیرا معنای رایج باب افتعال مطاوعه است. (راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن: ۸۹؛ مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱: ۱۴۴)
 ۲. به معنای مشارکت؛ یعنی هریک از طرفین همدیگر را امر به خوبی کنند. (طریحی، مجمع البحرین، ج ۳: ۲۰۸؛ طوسی، تفسیر التبیان، ج ۱۰: ۳۷؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج ۵: ص ۲۲۲)
 ۳. به معنای مشورت کردن درباره تربیت فرزندان. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴: ۲۹؛ راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن: ۲۵؛ قیومی، مصباح المنیر، ج ۲: ۲۲؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۱۷)
 ۴. اهتمام و عزم در مورد چیزی. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴: ۳۰، سمرقندی، بحر العلوم، ج ۳: ۴۶۳، غریب القرآن لابن قتیبه: ۲۸۲)
- از بین احتمالات ذکر شده، احتمال سوم شواهد بیش‌تری دارد؛ زیرا اولاً ائتمار در دیگر مورد کاربرد قرآنی، به معنای استشاره به کار رفته است، (مجمع البحرین، ج ۳: ۲۰۸؛ تفسیر صافی، ج ۴: ۸۵؛ تفسیر القرآن الکریم (شیر): ۳۷۲؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳: ۲۱۴ و المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶: ۲۱) ثانیاً معمول مفسرین، ائتمار را مشاوره و مشاور معنا کرده‌اند، (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹: ۳۱۷؛ مکارم شیرازی، تفسیر

الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۸: ۴۲۰؛ آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۴: ۳۳۵) ثالثاً لفظ «بینکم» در آیه با معنای مشورت کردن با یکدیگر مناسب تر است. (علیرضا اعرافی، مشورت والدین در تربیت فرزندان)

با توجه به این که صیغه امر «اتمرو» ظهور در وجوب دارد، آیه ائتمار بر یک تکلیف وجوبی و الزامی دلالت می کند. بر این اساس، این سؤال مطرح می شود آیا آیه علاوه بر رابطه زن و شوهر، به امور فرزندان نیز نظر دارد؟

در پاسخ به این سؤال می توان چنین گفت: احتمال اول این است که آیه ائتمار به رابطه زن و شوهر اختصاص داشته باشد. در این صورت، دیگر نمی توان به آیه برای اثبات وظیفه مشورتی والدین در باره تربیت فرزندان تمسک کرد. احتمال دوم این است که آیه علاوه بر رابطه زن و شوهر، به امور فرزندان نیز مربوط باشد؛ به دلیل این که «ائتمار» نسبت به معروف اطلاق دارد؛ لذا علاوه بر رابطه زن و شوهر، رابطه با فرزندان را نیز شامل می شود. احتمال سوم این است که آیه به طور خاص مربوط به فرزندان باشد؛ برای این که آیه می فرماید مشورت و همکاری کنید؛ معلوم می شود این مشورت و همکاری در امور مربوط به دیگری است و نه امور مربوط به خود زن و شوهر. با ترجیح احتمال دوم یا سوم، استدلال به آیه برای اثبات وظیفه مشورتی والدین در قبال تربیت فرزندان، صحیح خواهد بود. بنابراین خطاب «اتمروا» در آیه متوجه زن و شوهری است که از هم جدا شده اند و منطوق آیه این است؛ زن و

شوهر بعد از طلاق نباید نسبت به مسائل تربیتی و رضاع فرزندشان بی تفاوت باشند.

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا همان‌طور که منطوق آیه دلالت دارد، مشورت در امور فرزندان اختصاص به دوره پس از طلاق دارد یا این که می‌توان این حکم را به دوره زوجیت نیز تعمیم داد؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت: احتمال دارد آیه شریفه دوره زوجیت را نیز شامل شود. در وجه تعمیم این حکم به دوره قبل از طلاق، چهار وجه محتمل است که عبارتند از:

الف) اطلاق آیه شریفه شامل دوره زوجیت هم می‌شود و «رضاع» طفل بعد از طلاق زوجین مورد آیه است، نه مصداق انحصاری آن و مورد نمی‌تواند مخصّص باشد. بنابراین اطلاق «ائتمار» شامل قبل از طلاق نیز می‌شود.

ب) آیه به طریق اولی شامل غیر طلاق می‌شود. با این بیان که وقتی آیه شریفه بعد از طلاق دستور به مشاور و همکاری می‌دهد معلوم می‌شود قبل از طلاق یعنی در حال زوجیت به طریق اولی به این امر توجه دارد. بنابراین وظیفه مشورتی والدین در امور فرزندان در دوره زوجیت به طریق اولی وجود دارد.

ج) آیه از طریق تنقیح مناط شامل غیر طلاق می‌شود. در توضیح این احتمال گفته می‌شود مناط حکم به لزوم مشورت در امور فرزندان که عبارت است از رعایت مصالح آنان، قبل از طلاق نیز وجود دارد و در دوره زوجیت نیز

رسیدگی به امور طفل و رعایت مصلحت وی همانند دوران پس از طلاق از اهمیت بالایی برخوردار است و لزوم همکاری زوجین را طلب می کند.

د) آیه به دلالت اقتضاء شامل دوره زوجیت می شود؛ زیرا مفروض آیه با این لحن که می فرماید: پس از طلاق در رسیدگی به امور فرزندان با یکدیگر مشورت کنید، این است که این تکلیف قبل از طلاق نیز وجود داشته و چون احتمال این بوده است که بعد از طلاق این تکلیف مورد غفلت واقع شود، به همین دلیل می فرماید: شما پس از طلاق نیز مکلف به مشورت در امور فرزندان هستید.

در بررسی این احتمالات چهارگانه گفته می شود ادعای سیاق آیه و قرینیت آن مانع وجه اول است؛ ولی سیاق در همه جا و با هر شرایطی نمی تواند قرینیت داشته باشد که در ما نحن فیه همین طور است. بنابراین، وجه اول در مورد تعمیم حکم مشاور به دوره زوجیت تمام است. وجه دوم یعنی طریق اولویت را نمی توان پذیرفت؛ زیرا ممکن است تأکید آیه بر همکاری و لزوم مشورت در امور فرزند به این دلیل باشد که به احتمال زیاد بعد از جدا شدن زن و شوهر، طفل مورد بی توجهی قرار می گیرد. بنابراین خداوند حکیم، والدین را به رعایت این تکلیف الزام کرده است تا مبادا مصلحت طفل در اثر بی توجهی والدین به خطر بیفتد. به دلیل این که در هنگام زوجیت چنین احتمالی مطرح نیست و زوجین خودشان عملاً وظیفه رسیدگی به امور طفل را انجام می دهند وجود یک تکلیف استجابی کافی است و وجود علقه زوجیت خود تضمین کننده رعایت مصالح فرزند است. به نظر می رسد وجه سوم قابل قبول است؛ به دلیل این که ملاک تکلیف مشورتی والدین، رعایت مصلحت فرزندان

است و این ملاک مطمئناً در زمان زوجیت نیز وجود دارد. نتیجه پذیرفتن تنقیح مناظ این است که دوره طلاق خصوصیتی نداشته باشد و تکلیف والدین به لزوم همکاری و مشاوره به دوران زوجیت تعمیم داده شود. وجه چهارم نیز مانند صورت دوم، وجه تامی نیست. (اعرافی، مشورت والدین در تربیت فرزندان)

بنابراین، وجه جمع این است که والدین وظیفه دارند در امور فرزندشان با یکدیگر تعامل و مشارکت داشته باشند و با هم در نحوه انجام وظایف و نفع‌رسانی به فرزند و دفع ضرر از وی مشورت نمایند. هر کدام از والدین که در انجام تکلیف خویش کوتاهی و سستی کنند، دیگری موظف است وی را به انجام وظیفه‌اش امر کند. خلاصه این که، هر دو در امر تربیت و آموزش فرزند باید نهایت اهتمام و جدیت را به خرج دهند تا فرزند صالح و متدین تربیت نمایند.

حال سؤال این است که آیا آیه «اتتمار» بر لزوم مشاوره در مورد امور آموزشی فرزندان دلالت دارد؟

در جواب می‌توان گفت: با توجه به اطلاق آیه این تکلیف به موضوع و دوره خاصی از رشد طفل اختصاص ندارد؛ لذا آیه شئون آموزشی فرزند را در همه دوره‌های زندگی شامل می‌شود و والدین موظف هستند در همه امور مربوط به فرزند خویش و در همه سنین تا زمانی که همه دانش‌های دینی و غیردینی و آداب و رسوم اجتماعی مورد نیاز را بدانند و زندگی‌اش سامان یابد و بتواند مستقلاً امور خود را اداره نماید، اقدامات آموزشی و تربیتی مقتضی را به عمل آورند. به سخنی دیگر، پدر و مادر باید با تعامل و همکاری و بر پایه مشورت،

مصلحت فرزند خویش را در نظر بگیرند و برای وی در دوره‌های مختلف حیاتش با هماهنگی، برنامه‌ریزی نمایند تا کودک بتواند بنده‌ای خالص برای خداوند باشد. بنابراین براساس آیه «اتتمار»، مشاوره، تعامل متقابل و اهتمام زوجین به همه امور مربوط به فرزند به ویژه ابعاد مختلف تعلیم و تربیت در طول عمر وی، از تکالیف الزامی خانوادگی آنان است. این وظیفه، واجب کفایی و تعیینی است و خانواده در همه دوره‌ها در برابر تمامی مسائل مربوط به فرزند خویش شرعاً مکلف هستند و در قیامت از آنان سؤال می‌شود. در نتیجه، براساس این آیه می‌توان گفت از جمله وظایف آموزشی که بر عهده والدین است، تعلیم تکالیف عبادی است.

۳. آیه مضاره

دلیل سوم از ادله عام قرآنی آیه ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾؛ «هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر [به خاطر اختلاف با پدر] حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد.» (بقره/۲۳۳)

براساس آیه «مضاره»، اضرار زوجین به یکدیگر و نیز اضرار به فرزند حرام است. بنابراین، دفع ضرر در ابعاد مختلف جسمی، روحی و عاطفی و نیز مادی و معنوی، دنیوی و اخروی واجب است. صیغه «لاتضار» که به باب مفاعله رفته، نشانگر نوعی تأکید و مبالغه است؛ یعنی هیچ نوع ضرررسانی به همسر و فرزند قابل اغماض و بخشش نیست. معنای

استعمالی «لاتضار» این است که زوج به زوجه و فرزند خود ضرر نزنند و در مقابل زوجه نیز به همسر و فرزند خود ضرر نرسانند.

این مطلب به عنوان یک قاعده کلی از آیه قابل استفاده است و معنای آن این است که هر نوع ضرری اعم از جسمی و روحی، دنیایی و اخروی از طرف والدین چه در دوران زوجیت و چه پس از جدایی، نسبت به فرزندان در هر سنی که باشند، ممنوع و حرام است. در بحث کنونی، اگر والدین در تربیت فرزندان کوتاهی کنند، آنان دچار ضرر بزرگ و جبران‌ناپذیر می‌شوند. به عبارت دیگر، ما نحن فیه از مواردی است که ترک فعلی، موجب اضرار به فرزندان می‌شود. مواردی وجود دارد که اگر والدین فرزندان را وادار به انجام کاری نکنند، آنان مبتلا به ضرر می‌شوند، بنابراین در چنین مواردی بر والدین لازم است در تربیت فرزندان از روش الزام و اجبار استفاده کنند تا ضرری از جهت کوتاهی آنان در تربیت، متوجه فرزندان نشود.

حال، اگر آیه فقط ضررهای معنوی را شامل بشود، می‌توان آموزش‌های دینی را ضروری دانست؛ زیرا موجب دفع ضرر اخروی می‌شود؛ ولی اگر فقط ضررهای مادی نظیر شیر نخوردن، دریغ نمودن از عواطف مثبت که شخصیت دنیوی فرد را متزلزل می‌کند شامل شود، از آیه لزوم آموزش‌های دینی که عدم آموزش آن موجب تزلزل در شخصیت معنوی فرد می‌شود، استنباط نمی‌شود. البته مورد و سیاق اولیه آیه، بحث رضاع و ممنوعیت اضرار مادی و عاطفی به فرزند است. اما آیا ضررهای معنوی و اخروی نیز حرام است یا خیر؟ با قطعیت نمی‌توان

چنین ادعا نمود. اگر آیه بر حرمت اضرار اخروی دلالت کند مطمئناً این دلالت به دلالت التزامی یا تضمینی از آیه قابل برداشت خواهد بود. برای استفاده اطلاق و الغاء خصوصیت نیز قرینه واضحی نیاز است که در اینجا وجود ندارد. در نتیجه، براساس این آیه از جمله آموزش‌هایی که زمینه دفع ضرر معنوی و اخروی را فراهم می‌کند، آموزش روزه است.

نتایج ادله قرآنی

نتایج زیر از این سه آیه در تربیت عبادی فرزندان برداشت می‌شود:

۱. صیانت فرزند از ضررهای مادی و معنوی (دنیوی و اخروی) واجب است.
۲. ارائه آموزش‌های لازم که کودک در طول زندگی به آن‌ها احتیاج دارد و برای رشد همه‌جانبه وی ضروری است، بر والدین واجب است.
۳. همکاری، همفکری و مشاوره در چگونگی مراقبت‌های تربیتی و آموزشی فرزند از وظائف الزامی والدین است.
۴. جلب منفعت‌های بیش‌تر دنیوی و اخروی (مادی و معنوی) مستحب است.

ادله روایی

در باب روزه ما دلیل قرآنی نداریم، ولی دلائل روایی زیادی در منابع دینی در این باره وجود دارد.

۱. روایت اول

اولین روایت که وضوح بیش تری در اصل وظیفه مندی والدین در بُعد تربیت عبادی و آموزش روزه دارد، موثقه حلبی است. در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید:

«عَلَىٰ بَنِي إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِنْ كَانَ إِلَىٰ نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْعَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّىٰ يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَيُطِيقُوهُ، فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا»؛ «ما اهل بیت در هفت سالگی کودکمان را امر می کنیم به اندازه توانایی اشان نصف روز یا بیش تر یا کمتر روزه بگیرند و دستور می دهیم هنگامی که تشنگی و گرسنگی بر آنان غالب شد، افطار کنند. این عمل برای آن است که به روزه گرفتن عادت کنند. پس شما کودکان خود را در نه سالگی (در مورد پسران) به اندازه توانایی شان به روزه گرفتن امر کنید و چون تشنگی و گرسنگی بر آنان غالب گردید، افطار کنند.» (کلینی، کافی، ج ۴: ۱۲۴)

روایت از نظر سند و دلالت معتبر است؛ به ویژه این که این روایت در کتب اربعه شیعه نیز آمده است که این مطلب شاید شاهدی بر قوت سندی آن باشد. در این روایت، حد و مرز امر کردن را نه سالگی می داند، ولی مراد روزه کامل نیست، بلکه روایت می گوید به هر اندازه ای که کودک توان دارد روزه بگیرد به طوری که به او فشار

نیاید؛ یعنی از یکی دو ساعت گرفته تا تمام روز را شامل می‌شود. در این روایت خطاب به پدر و مادر می‌فرماید: «به بچه‌هایتان امر به روزه کنید.» دو نکته مهم در این روایت هست:

نکته اول: در این روایت سه احتمال درباره امر کردن کودک به روزه گرفتن وجود دارد:

احتمال اول این که ظاهر ماده امر، به شکل دستوری آن یعنی «بعث من العالی» مراد است؛ به شکل دستوری، امر زبانی یا امثال آن. لذا خصوصیتی ندارد که با زبان، کودک را به روزه‌داری امر کرد. البته ضروری است امر کردن با شیوه‌های نرم و همراه با تشویق باشد.

احتمال دوم به معنای واداشتن و سوق دادن به عمل یا حمل کودک بر کاری و تمرین دادن عملی است. در ذیل روایت آمده است که «حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ»، یعنی باید کاری کرد تا کودک به روزه‌داری عادت کند. بر این اساس، لازم است تا هر زمانی که می‌تواند، نصف روز یا کمتر از آن، او را امر کرد تا عملاً روزه بگیرد. بنابراین با توجه به این قرینه مراد از امر، واداشتن عملی است و باید کودک را تا حدّ توانش به روزه‌داری واداشت.

احتمال سوم امر به معنای عام است که شامل همه این موارد می‌شود. براساس این احتمال باید بگوییم در اینجا الغاء خصوصیت می‌شود؛ لذا فرقی نمی‌کند که این وظیفه به شکل امری بیان گردد یا به شکل تقاضا یا تشویق زبانی یا دیگر بیانات شفاهی. هم‌چنین تفاوتی ندارد که امر به

دلالت مطابقی باشد یا چیزی را بگوید که مستلزم امر باشد؛ به خصوص این که مقام تشویق و ترغیب و عادت دادن و مانند این‌ها باشد.

در اینجا احتمال دوم خلاف ظاهر است؛ برای این که ظاهر روایت همان امر و دستور زبانی است. بنابراین با توجه به جمله «حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ» احتمال سوم متعین است؛ یعنی علاوه بر امر زبانی در عین حال باید به صورت عملی کاری کرد تا کودک با توجه به توانش به روزه‌داری عادت کند.

حال، با توجه به این که امام علیه السلام می‌فرماید: «بچه‌هایتان را به روزه امر کنید»، آیا این امر کردن بر پدر و مادر واجب است یا مستحب است؟

بحث مفصل این موضوع در اصول فقه آمده است. در آن جا ثابت شده که امر به امر به شیء، بدون تردید امر به آن شیء است. (آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۱: ۱۷۸)^۱ معمولاً هم این طور می‌فرمایند که اصل در امر به امر، دلالت بر وجوب می‌کند، مگر این که قرائن خاصی باشد. در بحث تربیت عبادی نیز عده‌ای از علما فتوا به وجوب امر کودکان به نماز و روزه داده‌اند. به عنوان نمونه، مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در کتاب *الخلاف* می‌فرماید:

«على الأبوين أن يؤدبا الولد إذا بلغ سبع سنين أو ثمانياً، و على وليه أن يعلمه الصوم و الصلاة، و إذا بلغ عشرأ ضربه على ذلك، يجب ذلك

۱- «الأمر بالأمر بشيء أمر به لو كان الغرض حصوله و لم يكن له غرض في توسط أمر الغير به إلا تبليغ أمره به كما هو المتعارف في أمر الرسل بالأمر أو النهي و أما لو كان الغرض من ذلك يحصل بأمره بذاك الشيء من دون تعلق غرضه به أو مع تعلق غرضه به لا مطلقاً بل بعد تعلق أمره به فلا يكون أمراً بذاك الشيء كما لا يخفى».

على الولیّ دون الصبیّ»؛ «بر پدر و مادر واجب است وقتی فرزندشان به سن هفت یا هشت سالگی رسید او را تأدیب کند و نماز و روزه را به او تعلیم دهد و وقتی به سن ده سالگی رسید او را (به خاطر ترک) تنبیه کند.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، مسئله ۵۲: ۳۰۵)

همچنین مرحوم علامه حلی رحمته الله در کتاب *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام* می فرماید:

«فیجب علی الآباء و الامهات تعلیمهم - ای الأطفال - الطهارة و الصلاة و الشرائع بعد السبع، و الضرب علی ترکها بعد العشر؛ لأنه زمان احتمال البلوغ بالاحتمال، فربما بلغ و لا یصدق»؛ «بر پدر و مادر واجب است اطفال خود را در سن هفت سالگی به طهارت، نماز و شرایع تعلیم دهند و در سن ده سالگی آنان را (در صورت ترک) تنبیه کنند.» (علامه حلی، *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام*، ج ۱: ۳۱۸)

به هر حال، امر در این روایت، دلالت بر وجوب می کند؛ برای این که امر، ظهور در وجوب دارد؛ لذا بر والدین واجب است که این کار را انجام دهند. البته عده‌ای معتقدند که این امر جزء تکالیف استحبابی پدر و مادر است. این گروه معتقدند قرائن واضح و قطعی (لیبه) وجود دارد که استحباب را می‌رساند. چون در روایت آمده «حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ»؛ یعنی آنان را به روزه تمرین بدهند تا بدان عادت کنند. اما ظاهراً این قول وجهی ندارد که روایت را از وجوبش خلع کنیم. ظاهر امر این است که پدر و مادر باید این کار را بکنند و بچه‌هایشان را به نماز و روزه وادارند. به نظر نمی‌آید حمل این تکلیف بر استحباب وجهی داشته باشد و لذا وجوب آن بعید نیست.

نکته دوم: روایت می‌گوید بر پدر و مادر واجب است که امر کنند، آیا بر آنان لازم است که هر روز به کودک امر کنند و یا هر روز او را به روزه تمرین بدهند یا فی‌الجمله به او امر کنند و او را تمرین بدهند، کافی است؟
در باب آموزش نماز دو احتمال وجود دارد:

۱- ممکن است بگوییم هر روز و در وقت هر نماز لازم است به کودک امر کنند؛

۲- ممکن است بگوییم چون او به نماز مکلف نیست و می‌دانیم که این یک کار تمرینی است، همین قرینه می‌شود که پدر و مادر فی‌الجمله این روش را داشته باشند کافی است و نیازی به امر در هر روز و برای هر نماز نیست.

اما در بحث روزه روایت نمی‌گوید کودک روزه کامل بگیرد، بلکه می‌گوید تا حدی که توان دارد و اگر تشنه یا گرسنه شد می‌تواند افطار کند. این خود قرینه است که بگوییم مانعی ندارد هر روز پدر و مادر به او امر کنند که روزه‌ات را بگیر و برای بچه هم مشقتی ندارد. اما در باب نماز قرینه‌ای وجود دارد که می‌توانیم از اطلاق آن دست برداریم. برای این که در باب نماز پدر یا مادر می‌توانند هر روز و در هر پنج وعده نماز به او امر کنند و بالای سرش بایستند و در صورت ترک او را مؤاخذه کنند؛ اما این روش با توجه به این که او تکلیف ندارد، سازگاری ندارد؛ لذا امر کردن در باب نماز فی‌الجمله مراد است، ولی در باب روزه نمی‌گوید کودک روزه را تا آخر روز برساند، بلکه می‌گوید تا جایی

که توان دارد و لذا قرینه‌ای ندارد که اطلاق آن را بگیریم و بگوییم هر روز را نمی‌گوید.

در نتیجه، بعید نیست که بگوییم روایت اطلاق دارد و هر روز را شامل می‌شود؛ یعنی پدر و مادر تکلیف دارند که هر روز کودک را از سن نه سالگی امر کنند که روزه‌اش را بگیرد. در عین حال ممکن است بگوییم همان قرینه‌ای که در نماز است در اینجا هم وجود دارد. البته با توجه به روایات بعدی که با تعبیر «دَعَّه» و یا «فَلَا يَأْخُذُهُ» آمده است و همچنین سیره و ارتکازی که در اینجا وجود دارد با الزام هر روز سازگار نیست، بلکه فی الجمله لازم است که به کودک امر کنند. از آن طرف، اگر کودک آمادگی برای روزه دارد یا خود اقدام به روزه‌داری کند، پدر و مادر نباید از روی دلسوزی، از روزه گرفتن کودک ممانعت کنند.

۲. روایت دوم

دلیل دوم روایت معاویه بن وهب است. وی از امام صادق عليه السلام سؤال می‌کند: «فِي كَمْ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّيَّامِ؟ قَالَ: مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ هُوَ صَامَ قَبْلَ ذَلِكَ فَدَعَّهْ وَ لَقَدْ صَامَ ابْنِي فُلَانٌ قَبْلَ ذَلِكَ فَتَرَكْتُهُ»؛ «در چه سنی کودک برای روزه، بازخواست می‌شود؟ فرمود: بین چهارده پانزده سالگی، و اگر پیش از این روزه گرفت، آزادش بگذارد. یکی از فرزندانم پیش از این سن روزه گرفت و من او را رها کردم [و مانعش نشدم].» (کلینی، کافی، ج ۴: ۱۲۵)

این روایت از نظر سند معتبر و صحیح است و دلالت واضح و روشنی دارد.

اما صدر روایت ربطی به بحث تمرین و تربیت قبل از تکلیف ندارد. برای این که

جمله «مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً وَأَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً» سن تکلیف را می گوید و لذا این روایت مربوط به مؤاخذة زمان تکلیف و کمی قبل از تکلیف است که مورد بحث ما نیست. ولی در ذیل روایت آمده: «فَإِنْ هُوَ صَامَ قَبْلَ ذَلِكَ فَدَعَهُ»؛ یعنی اگر قبل از آن، روزه می گیرد او را رها کن. در حقیقت امام علیه السلام می فرماید: اگر بچه خودش اقدام به روزه گرفتن کرد شما نباید مانع او شوید، بلکه او را در این کار آزاد بگذارید؛ چنان که خود امام علیه السلام نیز در تربیت عبادی، همین رویه را داشته است. بنابراین با توجه به واژه «دَعَهُ» این خود قرینه است که بر پدر و مادر لازم است فی الجمله کودک را به روزه داری الزام کنند، اما الزام هر روز لازم نیست. لذا این روایت، دلیل قبلی را مقید می کند.

نکته مهم این است که گاهی عده ای از والدین از روی عطف و دلسوزی وقتی فرزندشان مخصوصاً در تابستان روزه می گیرد، او را از روزه گرفتن منع می کنند و به او می گویند چون تکلیف نداری لازم نیست روزه بگیری، در حالی که امام علیه السلام می فرماید اگر بچه آمادگی برای روزه دارد، بگذارید روزه بگیرد و مانع او نشوید. نگوید به خاطر این که شاید از روزه گرفتن زده شود، پس الان لازم نیست روزه بگیرد. حتی حضرت علیه السلام می فرماید: «لَقَدْ صَامَ ابْنِي فَلَانَ قَبْلَ ذَلِكَ فَتَرَكْتُهُ»؛ من هم فرزند خود را از روزه گرفتن منع نکردم. براساس این روایت، یک اصل تربیت عبادی نسبت به روزه به دست می آید؛ چنان که در ذیل روایت آمده: «فَإِنْ هُوَ صَامَ قَبْلَ ذَلِكَ فَدَعَهُ»؛ یعنی اگر بچه در کودکی و قبل از سن تکلیف به روزه داری اقدام کرد و اهل روزه شد، جلوی او را نگیرید و او را در این کار آزاد بگذارید تا کم کم بدان عادت کند.

از این عبارت این نکته را می‌فهمیم که امر کردن کودک به روزه با توجه به توان و طاقت کودک، در طول دوران کودکی، تشکیکی و ذو مراتب است و باید به صورت تدریجی انجام شود. ذو مراتب بودن روش تربیتی برای روزه‌داری از خود روایات استفاده می‌شود. مثلاً در موثقه حلبی آمده: «فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَيْنِي تِسْعَ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا»؛ یعنی از نه سالگی به اندازه‌ای که طاقت دارد او را مرحله به مرحله به روزه‌داری امر کنید. در این صورت کودک می‌تواند روز به روز و سال به سال طاقت خود را در گرفتن روزه بیش‌تر کند. مثلاً در سال اول و در روز اول، دو سه ساعت از روز را روزه می‌گیرد تا کم‌کم بتواند روزه را کامل بگیرد. البته این توان و طاقت نیز عرفی است؛ یعنی به اندازه‌ای که به او فشار نیاید. عقل هم مؤید این روش تربیتی است.

۳. روایت سوم

مرحوم صدوق رحمته الله از امام صادق علیه السلام چنین روایت می‌کند:

«وَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: الصَّبِيُّ يُؤَخَذُ بِالصِّيَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ عَلَى قَدْرِ مَا يُطِيقُهُ فَإِنْ أَطَاقَ إِلَى الظُّهْرِ أَوْ بَعْدَهُ صَامَ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ أَفْطَر»؛ «کودک وقتی به سن نه سالگی رسید به خاطر ترک روزه مواخذه و بازخواست می‌شود. پس اگر توانست (به اندازه توان) تا ظهر یا بعد از ظهر روزه بگیرد (فبها) و الا اگر گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرد می‌تواند

افطار کند.» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۲)

این روایت از نظر سند از اسناد جازم مرحوم شیخ صدوق رحمته الله است. برای این که خودش در روایت تعبیر «قال الصادق علیه السلام» دارد و عده‌ای اسناد جازم صدوق را قبول دارند. ولی ما به طور کلی مرسلات صدوق اعم از اسناد مردد یا جازم که با تعبیر «رُوی» یا «قال» آورده، سند آن‌ها را تام نمی‌دانیم؛ لذا این روایت از نظر سند ضعیف و مرفوع است؛ اما از نظر دلالت همان دلالت مطابق نه سال است.

با توجه به تعبیر «مؤاخذه صبی» در روایات، این سؤال پیش می‌آید که: آیا مؤاخذه شامل تنبیه بدنی و امثال آن مثل عتاب زبانی و محروم‌سازی از پاداش و محبت می‌شود یا مراد از مؤاخذه، جدی گرفتن و سخت‌گیری است تا کودک آن عمل عبادی را انجام دهد و به آن عادت کند؟

روایات در زمینه زمان و سن مؤاخذه متفاوت است. در اکثر روایات، مؤاخذه به سن نه سالگی منوط شده است. علاوه بر روایاتی که ذکر شد، هم‌چنین امام رضا علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«وَاعْلَمَ أَنَّ الْعُلَامَ يُؤَخَذُ بِالصِّيَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ عَلَى قَدَرِ مَا يُطِيقُهُ فَإِنْ أَطَاقَ إِلَى الظُّهْرِ أَوْ بَعْدَهُ صَامَ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ أَفْطَرَ وَإِذَا صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَأْخُذُهُ بِصِيَامِ الشَّهْرِ كُلِّهِ»؛ «هنگامی که کودک نه ساله شد بر روزه مؤاخذه می‌شود، تا به اندازه‌ای که توان آن را دارد، روزه بگیرد. حال اگر توانست تا ظهر یا بعد از ظهر، پس تا آن وقت روزه بگیرد و اگر گرسنگی یا تشنگی بر او غلبه یافت، روزه را افطار کند و اگر توانست تا سه روزه پشت سر هم روزه بگیرد پس هر آینه می‌تواند تمام ماه را روزه

اکثر روایات به همین مضمون وارد شده است؛ اما براساس تعدادی از روایات زمان بازخواست از سنین چهارده تا شانزده سالگی نیز آمده است. (کافی، ج ۴: ۱۲۵؛ صدوق، ۱۴۱۵: ۱۹۵؛ الخصال، ج ۲: ۵۰۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۲۹، ح ۴: ۲۳۴، مستدرک الوسائل، ج ۷: ۳۹۱) به عنوان نمونه، در روایتی امام سجاده علیه السلام زمان و ملاک امر و مؤاخذه را نزدیک به سن تکلیف، تعیین نموده است:

« مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ أَمَّا صَوْمُ التَّأْدِيبِ فَإِنَّهُ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّوْمِ إِذَا رَاهِقَ تَأْدِيباً وَ كَيْسَ بَقَرَضٍ؛ «روژه آموزشی آن است که کودک وقتی که به سن بلوغ نزدیک شد و نوجوان شد، [برای آموزش و تأدیب] وادار به روزه‌داری شود؛ البته این روزه واجب نیست.»

(حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۰: ۲۲۵)

«راهق» در مصباح‌المنیر چنین معنا شده است: «قَارَبَ الْإِحْتِلَامَ وَ لَمْ يَحْتَلِمْ بَعْدُ»؛ (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۲۴۲) یعنی نزدیک زمان احتلام شده ولی هنوز محتلم نشده است. این تعبیر تقریباً سن چهارده پانزده سالگی را می‌رساند که نزدیک به زمان بلوغ است.

نکته ای که لازم است در اینجا متذکر شد این است که در باب تنبیه، ادله و مطلقاتی داریم که می‌گویند نمی‌توان کسی را زد یا آزار داد؛ لذا باید نسبت «یؤخذ» را با آن ادله بسنجیم.

با توجه به روایات، احتمال دارد بگوییم مراد از «یؤخذ الصبی» یعنی مؤاخذهٔ عتابی و خطاب قولی و امثال این‌ها که شامل زدن هم می‌شود. در این صورت، «یؤخذ الصبی» نسبت به «سبع سنین»، با توجه به مطلقات و ادله‌ای که می‌گوید دیگران را نزنید، این ادله نسبت به «صبی» رابطهٔ عموم و خصوص من وجه دارد. برای این که دلیلی که امر به زدن می‌کند و دلیلی که نهی از زدن می‌کند در مورد «ضرب الصبی» که محل اجتماع امر و نهی است، با هم تعارض می‌کنند. در این صورت، اگر مرجّحی نباشد، دو دلیل با هم تعارض و سپس تساقط پیدا می‌کنند؛ لذا باید به مطلقات مراجعه کنیم.

در نتیجه، «یؤخذ» نمی‌تواند شامل ضرب بشود و لو این که اطلاق دارد و لذا برای تربیت عبادی، ضرب به عنوان یک دستور آموزشی و تربیتی لحاظ نشده است که بگوییم در صورت ترک عمل عبادی، زدن واجب یا مستحب است. البته ما مطلقاتی داریم که مرجّح می‌شوند. از جملهٔ مرجّحات، موافقت قرآن، مخالفت عامه و شهرت است. البته اگر در باب ضرب، مطلقات قرآنی داشته باشیم آن‌ها مرجّح می‌شوند و الا مطلقات روایی به عنوان مرجّح در تعارض بین ادله قابل استفاده است. پس در مادهٔ اجتماع، ابتدا به موافقت قرآن مراجعه می‌شود که در اینجا احتمالاً ادلهٔ عدم جواز ضرب ثابت می‌شود. در مرحلهٔ بعد اگر مرجّح قرآنی را نپذیرفتیم، مخالفت عامه به عنوان مرجّح است که در اینجا کاربرد ندارد و لذا دو دلیل تساقط پیدا می‌کنند و مراجعه به عام فوق می‌شود که دلالت بر عدم جواز ضرب می‌کند. در نتیجه، ظاهراً هدف از مؤاخذه، جدّی گرفتن و وادار کردن کودک برای انجام عمل عبادی است تا منجر به ترک آن

عمل نشود. بر این اساس امر در روایات نشان می‌دهد که مراد از مؤاخذه، فقط خطاب قولی و عتاب زبانی نیست، بلکه شاید اشعار به این باشد که اگر کودک انجام ندهد یک نوع تنبیه و مجازاتی نیز در پی داشته باشد.

حال، این سؤال مطرح می‌شود که آیا زدن برای وادار کردن کودک به عمل عبادی جایز است یا خیر؟

ممکن است در جواب بگوییم: به عنوان یک عمل دارای حکم جواز، می‌توان در حد محدودی کودک را زد ولی این اقدام به عنوان یک روش تربیتی در تربیت عبادی پذیرفته نیست. برای این که ضرب، وجوب یا استحباب ندارد. هم‌چنین از باب امر به معروف و نهی از منکر که یک مراتبه‌اش ضرب است، قطعاً شامل کودک نمی‌شود؛ لذا زدن کودک وجهی ندارد. در نتیجه، حکم فقهی این مسئله این است که دلیلی پکه ضرب به عنوان یک روش آموزشی و تربیتی، رجحان یا استحباب یا وجوب داشته باشد. علاوه بر این، اکثر روایاتی که در آن‌ها کلمه ضرب آمده نیز معتبر نیستند یا با هم اختلاف نسخه دارند. اما در مورد جواز ضرب ممکن است با توجه به قیود محدودی که دارد، قائل به آن شویم؛ چون روایت معتبری وجود دارد که می‌گوید ولی می‌تواند به صورت خیلی محدود کودک را تنبیه کند. البته جواز ضرب در باب تعزیرات ظاهراً از باب ولایت ولی است که در آن جا زدن دلیل دارد.

نکته قابل توجه این است که اگر والدین کودک را تنبیه نکنند، او اصلاً اهل نماز و روزه نخواهد شد. در اینجا ممکن است بگوییم به خاطر اهتمام فوق‌العاده‌ای که شارع مقدس نسبت به آن عمل عبادی دارد و هم‌چنین تنها راه واداشتن، منحصر در زدن است، در این صورت، زدن با شرایطی که موجب

جرح و کبودی نشود، اشکالی ندارد. خلاصه این که «یؤخذ» بیش تر مؤاخذه‌های متعارف مثل توبیخ زبانی، قهر، محروم‌سازی و امثال این‌ها را شامل می‌شود.

نتایج ادله روایی

براساس مجموع روایاتی که درباره روزه کودکان وارد شده، می‌توان گفت که لازم است از سن نه سالگی آنان را امر و وادار به گرفتن روزه کرد، ولی در عین حال باید مراعات حال آنان را نمود. حال، با توجه به این که مشهور فقها معتقدند که دختر با اتمام نه سالگی (سال قمری) به سن تکلیف شرعی می‌رسد، از این‌رو، روزه بر او واجب می‌گردد؛ اما در عین حال برخی به علت ضعف جسمانی، توانایی گرفتن روزه را ندارند. در این زمینه فقهای شیعه معتقدند اگر به خاطر ضعف بنیه، روزه برای دختر نه ساله مشقت و حرج شدید داشته باشد، می‌تواند افطار کند و بعداً قضا نماید. (خمینی، استفتاءات، ج ۱، مسئله ۸۸: ۳۳۳؛ گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج ۱، مسئله ۳۳: ۲۰۷؛ بهجت، رساله توضیح المسائل، مسئله ۱۳۶۳: ۲۶۶؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، سوال ۵۶۸: ۱۵۱)

نتیجه گیری

براساس روایات لازم است که در آموزش، امر و مؤاخذه نسبت به روزه از نه سالگی به صورت مرحله به مرحله اقدام نمود. این وظیفه بر عهده خانواده به ویژه پدر و مادر است. آنان پنسبت به این مسئله با حساسیت، اقدامات مقتضی را به عمل آورند تا فرزندشان اهل روزه شده و بدان عادت نماید.

اصل این است که باید این امر را حمل بر امر مولوی کرد و نمی‌توان آن را حمل بر امر ارشادی نمود. برای این که حکم ارشادی حکمی است که شارع مقدس در آن ثواب و عقاب قرار نداده است؛ برخلاف حکم مولوی که شارع برای آن ثواب و عقاب جعل و تأسیس کرده است. لذا مؤاخذه و تحسین تابع مرشد الیه (حکم عقل یا عقلا) است و شارع تحسین و مؤاخذه جداگانه‌ای ندارد. در حقیقت، حکم ارشادی نوعی تأکید از سوی شارع و حکم مولوی نوعی تأسیس است. البته حکم ارشادی شارع مقدس گاه ارشاد به حکم عقل است و گاه ارشاد به حکم عقلا است. (اعرافی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۸۱-۸۹) در نتیجه، همان‌طور که امر، ظهور در وجوب دارد، بر والدین واجب است که فرزندان خویش را به روزه‌داری امر کنند. عقل هم مؤید این مطلب است.

علاوه بر این، روزه یک مجموعه ملازمات و مقدماتی دارد. مثلاً در باب روزه، احکام و شرائطی وجود دارد که لازم است این‌ها را هم کودک بداند. آموزش این نوع اطلاعات از باب مقدمه یا مدلول مقدمی یا دلالت التزامی یا مدلول تضمینی است. بنابراین، امر به روزه به طور طبیعی شامل آموزش احکام، اجزاء و شرایط آن از باب مقدمه هم می‌شود.

با توجه به این دو مطلب و با بررسی ادله عامه و خاصه قرآنی و روایی و کلمات علما و مجتهدین این حکم استفاده می‌شود که خانواده به ویژه پدر و مادر نسبت به آموزش همه مسائل عبادی به فرزندان خویش، در همه دوره‌ها به عنوان یک وظیفه شرعی، مکلف هستند.

البته، این سؤال به ذهن می‌رسد که این مسئله از نظر فقهی چه حکمی دارد. آیا به طور کلی تربیت عبادی کودکان بر خانواده واجب است یا مستحب مؤکد است؟

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً در اکثر روایات صیغه «امر» و تعبیر «مؤاخذه» آمده است و امر در صورت تأثیر، ظهور در وجوب دارد؛ ثانیاً امر در آیات و روایات با توجه به قرائن موجود در ادله، امر مولوی و تأسیسی است؛ از این رو، بر اساس آیات و روایات، والدین در یک حوزه عام به عنوان یک تکلیف الزامی باید فرزندان خویش را در انجام واجبات الهی و ترک معاصی امر و نهی کنند که این امر در واقع صیانت و حفظ خانواده از عوامل عذاب آفرین و نفع‌رسانی و دفع ضرر معنوی و اخروی از آنان است. یعنی با فراهم کردن شرایط و زمینه‌های تربیتی، ضمن آموزش تعالیم دینی و عبادی، آنان را به عمل کردن ترغیب و تشویق نمایند، و در حوزه واجبات خاص مانند روزه، پدر و مادر به نحو الزام یا مستحب مؤکد موظف هستند فرزند خود را از سن ۹ سالگی به روزه امر کنند و در این اقدام آموزشی جدی باشند و در صورت سستی یا ترک آن عمل عبادی او را بازخواست نمایند. البته این حکم نسبت به دختران که اتمام ۹ سالگی سن تکلیف آنان است، اولویت دارد. بنابراین در بحث تربیت عبادی می‌توان ادعا نمود که بر پدر و مادر واجب است که با تعامل و مشورت و با برنامه‌ریزی و هماهنگی نسبت به آشناسازی و آموزش واجبات و وظائف عبادی و هم‌چنین امر به فرزند برای انجام عبادات به ویژه روزه در دوره‌های مختلف، نهایت اهتمام و جدیت را به کار گیرند تا از این رهگذر فرزندی مؤمن و متعبد تربیت کنند؛ چنان که این سیره و رویه همه انبیاء عظام و اولیای الهی علیهم‌السلام نسبت

به فرزندان خویش بوده است. (مریم/۵۵؛ لقمان/۱۳-۱۷؛ هود/۴۲) البته در این زمینه والدین نقش‌های مختلفی مانند الگویی، آموزشی، تشویقی، تقویتی و یادآوری را بر عهده دارند.

نکته‌ای که در روایات وجود دارد این است که آیا واژه «صبی» فقط مربوط به پسران است یا دختران را هم شامل می‌شود؟ در روایات قرینه روشنی وجود دارد که مقصود از «صبی» پسر است و نسبت به دختر شمول ندارد؛ برای این که در روایات آمده که شما در نه سالگی به فرزندانتان به اندازه توانایی‌شان امر به روزه کنید و در صورت غلبه تشنگی یا گرسنگی می‌توانند افطار کنند؛ در حالی که دختر در سن نه سالگی مکلف می‌شود و واجب است روزه بگیرد. پس می‌توان الغاء خصوصیت کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: آیت الله مکارم شیرازی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، جلد ۳ و ۵، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر.
۳. اعرافی، علیرضا، ۱۳۸۷، فقه تربیتی، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۴. بحرانی، یوسف بن احمد، ۱۳۷۶، الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۲، چاپ دوم، نجف: دارالکتب الاسلامیه.
۵. حرّعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چاپ پنجم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۶. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، ۱۴۱۳، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۳، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین.
۷. حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۸، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۱، قم.
۸. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، ۱۴۱۸، موسوعه الامام الخویی، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
۹. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۵۸، العروة الوثقی، ج ۱-۲، تهران: المكتبة الاسلامیه.
۱۰. فاضل لنکرانی، محمد جواد، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، ج ۴، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۱۱. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، ۱۴۰۹، مجمع المسائل، چاپ دوم، قم: دار القرآن الکریم.